

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، اول جنوری ۲۰۱۰

## به کهنه خود بساز که نو دیگران گران است

وجوه تمایز و تفارق دری افغانستان و فارسی ایران

(بخش نهم)

### ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری

درین قسمت که قسمت نهم این سلسله است، مقاله ای را می اندازم که زیر عنوان "ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری" در ماه اپریل ۲۰۰۴ نوشته شده و با وجودی که جوابی به دو مقاله منتشره در هفته نامه "امید" بوده است، مدیر نشریه، آقای محمد قوی کوشان، از چاپش ابا و ورزید. این مقاله اما در جرائد مختلف افغانان در داخل و خارج افغانستان، به وفرت افتخار نشر یافت و سر و صدای مخالف و موافق بسیار به دنبال داشت. متأسفانه در بعضی نشریات، در عنوان و متن آن دستبرد هائی زده شد؛ از جمله در ماهنامه ای که در کابل چاپ میشد و همین حالا عنوانش را بخاطر نمی آرم. چون مقاله بزرگ و مبسوط بود و آن ماهنامه کابلی قدرت نشر یکدم آن را نداشت، در چهار شماره مسلسل به نشرش همت گماشتند. متصدیان این ماهنامه که احتمالاً معنای کلمه "ناباب" را درک نکرده بودند، آنرا به زعم خود به "نایاب" تصحیح کرده و مقاله را زیر عنوان "ورود لغات بی مورد و نایاب در زبان دری"، چاپ کرده و فحوائ آن مثل کابلی را که گوید "به یک نقطه فیل قیل میشه" مصداق بخشیدند. واقعاً تحریف عنوان، کاری بود مضر، بی منطق و گمراه کننده!!!

این مقاله را بعداً با تجدید نظر و اضافات، به تاریخ ۱۹ نومبر ۲۰۰۵ در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر کردم. باید اقرار کنم که: جای این مقاله که طیفی وسیع از مطالب مختلف را در بر میگیرد، در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" خالی بود، خصوصاً که ضمن مقالاتی بدان رفرنس هم داده ام. اینست که از دو گوش مقاله گرفته و با پیرایشی جدید، تقدیم خوانندگان پورتال آزادگانش میکنم:

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، ۱۹ نومبر ۲۰۰۵

### ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری

(با تجدید نظر و اضافات)

در شماره ۶۷۰ امید جناب محمد قوی کوشان مضمون «هوشدار به اغواگران» را نوشتند و در صفحه ۱۵ شماره ۶۷۱ در ستون پژواکها، نوشته ای از خانم شاذیه گردیزی - که به گمان غالب اسمیست مستعار - قد برافراخت،

که معنون بود به « پاسخی به شایعه افغانان ». از فحوای هر دو نوشته بر می آید، که هر دو روی یک منظور و در پاسخ به پروگرام تلویزیونی (رادیویی) جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز و مصاحبه ایشان با خانم ملالی نظام، نوشته شده است. من که هزاران فرسنگ از امریکا فاصله دارم، نه امکان شنیدن و دیدن پروگرام های رادیویی و تلویزیونی افغانان آن دیار را دارم و نه چنین امری از نگاه قلت وقت برایم مقدور است. **حسن غمکش** هم نیستم، که در ماتم همه موی کتم و مویه کنم. با این حال و با وجودی که فرصت سر خریدن هم برایم میسر نیست و شش روز در هفته کله و نگ کار و بار و وظیفه میباشم، بعضاً شیر غلته زده قلم را روی کاغذ میدوانم و نظر خود را میگویم.

چنانکه گفتم، پروگرام رادیویی جناب داکتر صاحب میر عبدالرحیم عزیز را نشنیده ام، تا خود قضاوت کنم، که آن عزیز براه صواب روان بوده است یا خدا ناکرده براه خطا. با آن هم پاسخ های ناقدان نامبرده در امید، تا حدی مرا در جریان قرار میدهد.

فکر کنم که بسا کسان راضی نیستند، که در عوض کلمات دری خود، به استعمال لغات خاص فارسی ایران، بپردازیم. جناب رحیم عزیز و خانم ملالی جان نظام، گویا در صدر این دسته قرار گرفته اند. در جانب مقابل کسانی قرار دارند، که میخواهند کلمات فارسی را از هر کجائی که برخاسته و در هر جائی که رایج باشند، در دری افغانستان و در دری به اصطلاح "معیاری" ما، استعمال نموده بتوانیم. آقای کوشان و خانم شاذیه جان، بنمایندگی ازین گروه وارد میدان گردیده اند.

با تأسف باید گفته شود، که دنیا حکم « شهر خربوزه » را پیدا کرده است، که هر که هر چه بخواهد، میتواند بگوید و هر کسی در هر عرصه ای که دلش خواست و هر چه در نوک قلمش راست آمد، مینویسد، بدون اینکه فکر کنند، که برادر جان : **جراند تخته مشق نیستند و « کار بوزینه نیست نجاری »!!!!!!!**

من درین رشته که رشته زبان و خصوصاً زبان "دری" است، گاهگاهی قلم زده و به زعم خود، مطابق به قواعد و اساسات « زبان شناسی جدید » نظراتم را تقدیم کرده ام. دو سال پیش نیز نزاعی بر سر این موضوع برخاست، که بنده در شماره ۵۶۷ امید مضمون « جدال بر سر کلمات » را تقدیم کرد. سال گذشته موضوع باز گل کرد و من مقاله « افغان، افغانی، افغانستانی » را در دو بخش نوشتم که اولاً در شماره های ۶۴۲ و ۶۴۳ امید نشر گردید و سپس به انترنت سر کشید و بسا جراند افغانی اروپا و امریکا، اقتباسش کردند. من در هر دو مقاله با استفاده از اساسات « زبان شناسی معاصر »، که عمری بیشتر از شست سال ندارد و با استفاده از نظریات استادان برجسته زبان فارسی، مطالبی را عرضه کردم. تا جائی که برایم معلوم گردید، کسی از نویسندگان، در هیچ جریده و نشریه ای، در رد موضوعات زبان شناسانه این دو مضمون و آنچه به ادب دری ارتباط میگیرد، چیزی ننوشت. گویا چیزهایی که درین عرصه در این دو مقاله، عرضه گردیده بود، خاموشانه پذیرفته شد. کاش عزیزانی که خود را درگیر جنجال اخیر ساخته اند، نیز این دو نوشته را میخوانند و اگر خوانده بودند، محتوایش را به حافظه میسپردند.

با وجودی که دل نمیخواهد، باز در رول "حسن غمکش" را درآمده و نکاتی را در زمینه تقدیم میکنم. امیدوارم، که هم مورد توجه جوانب متنازع قرار بگیرد و نیز به نظر قشر وسیع خوانندگان علاقه مند برسد!!!!  
آقای کوشان در نوشته خود لغاتی را مثال گونه ذکر کرده اند، که گوئی مورد انتقاد جناب دکتر رحیم عزیز و خانم ملالی نظام بوده است؛ از قبیل « آموزگار »، « واگنش »، « دانشگاه »، « کاربرد » و غیره .  
لغاتی که بگفته شاذیه خانم از « بیرون مرز ها » وارد دری افغانستان میگردند، به چند گونه اند:

۱ - لغات اصیل و ناب فارسی و دری که در کلام قدام بکار برده شده و با وجودی که غالباً متروک گردیده اند، بعضاً در نوشته های ایرانیان سراغ می گردد. چنین کلمات زیبا را من هم خوش دارم در نوشته هایم بگنجانم. مثلاً کلمه "دیده بان" در عوض "ناظر، مترصد، مراقب" که در کلام فردوسی هم زیاد بکار رفته و من آنرا باقتفاء از شهنامه، ضمن گزارش داستان رزم "کک گهزاد" با رستم زال، در مقاله "افغان، افغانی، افغانستانی" بکار بردم. در فارسی ایران این لغت زیبا زیاد استعمال میگردد، حتی ترکیبات آن از قبیل "برج دیده بانی" را نیز به کار میبندند، که به حساب ما "برج ترصد" شود. "سازمان دیده بان حقوق بشر" ترجمه خوبی از Human Rights Watch است، گرچه ترجمه دقیق تر « سازمان مراقبت حقوق بشر » یا « سازمان مراقب حقوق بشر » است.

۲ - لغات نو و کاغذ پیچ، که جدیداً در ایران ابداع شده اند و این هم انواعی دارد.

- لغاتی که مطابق به قواعد زبان درست شده و خوش ساخت و خوش آهنگ اند و گوش اهل زبان را نوازش میدهند. با دریغ باید گفت، که تعداد چنین لغات چندان زیاد نیست!!!!

- لغاتی که از چانه نویسنندگان ناقابل و بی مهارت و ناوارد در ادب و دستور زبان، برون آمده اند. تعداد این لغات بسیار زیاد است و ورود آنها نه تنها دری ملک ما را غنی نمی سازد، بلکه آنرا به ابتذال هم میکشاند. چون چنین لغات علی الاکثر در بدل لغات و کلمات زیبایی مروج دری افغانستان بکار میروند. من در نوشته هایم همیشه روی این گونه لغات بددول و هروره (۱)، انگشت گذاشته ام .

اینک میرویم و لغات مثال داده شده در مقاله جناب کوشان را، یکایک بررسی میکنیم :

- «کاربرد» که اصلاً مخفف «بکاربرد» است و آن به نوبه خود اسم مصدر و یا مصدر مُرَحَّم (مخفف) از «بکاربردن» میباشد، در فارسی ایران فراوان به کار میرود. این لغت که ساخت پسنیدیه دارد و به جای کلمه عربی «استعمال» بکار گرفته میشود، در دری ما هم رایج گشته و خوب است که رایج گشت هاست.

- «دانشگاه» لغتیست، بدیع، خوش ساخت و زیبا که در ایران به جای کلمات «یونیورستی» انگلیسی و «ایونیورسیتیه» فرانسوی وضع گردیده. در وطن ما تقریباً در عین زمان، کلمه «پوهنتون» را بجای این دو کلمه فرنگی، وضع کردند و در چلند انداختند. تا شست هفتاد سال پیش در هر دو مملکت، در عوض این دو اصطلاح نو ساخت، کلمات «دارالفنون» و «دارالعلوم» که هر دو عربیست، بکار می رفت. اعراب اما کلمه «جامعه» را در زمینه استعمال کنند، چنانکه گویند «جامعه الازهر» - معمول «جامع ازهر» - که در قاهره قرار دارد و از مراکز بزرگ علمی جهان اسلام است. در ایران "فرهنگستان زبان" را دایر ساختند، که بسا لغات زیبا و خوش آهنگ، ساخته و پرداخته آنست. در افغانستان بنا بر سیاست دولت های وقت، یک سلسله لغات را که در پشتو تولنه (۲) وضع گردیده بود، وارد دفتر و دیوان کشور ساختند. این لغات، که اکثری تحت نظر علمای ماهر و زبانشناس پشتو تولنه ساخته شده بودند، وارد دری هم گردیدند. صرف نظر از اینکه آیا این کار دولتها در آن زمان درست بود یا نه، باید اعتراف نمائیم که تعداد زیاد این لغات بهر ترتیبی که وارد دری گشته اند، امروز مورد استعمال اند و هر افغانی که آنها را بشنود، مدلولش شان را درک میکند. کلمه زیبا، پرتمکین و خوش آهنگ «پوهنتون» ازین قبیل است. بعض کسان پا میفشارند و بلکه دو پا را در یک موزه میکنند، که هر لغت باید هرو مرو «بار معنائی» (با یای مجهول) داشته باشد، تا به مجرد شنیده شدن، معنایش مجسم گردد. چنین استدلال را بسیار میشنویم، اما پای این استدلال چوبین است و بگفته خداوندگار بلخ، سخت بی تمکین!!!! اکثریت مردم ما معنای «دانشگاه» را نمی فهمند، همان قسمی که معنای لغوی «پوهنتون» را نیز در نمی یابند. اینقدر هست که کلمه «پوهنتون» معلوم خاص و عام ماست و هر هموطن ما که آنرا بشنود، به مدلولش پی میبرد. ولی کلمه «دانشگاه» در ملک ما تداول عام ندارد، و نزد اکثریت مطلق. قریب به اتفاق مردم ما نامأنوس و نامفهوم است.

گپ از «بار معنائی» (با یای معروف) رفت و اینکه هر کلمه ای باید «بار معنائی» (یای مجهول) را حمل کند، در غیر آن نشاید نام کلمه را بر آن نهاد. این ادعاء در مورد اکثریت کلمات، و خصوصاً کلماتی که از زبانهای دیگر، وارد زبانی می گردند، صادق نیست. درست اینست که بگوئیم، هر لغت باید "مدلول"ی داشته باشد و «مدلول» چیزست که لغت به آن دلالت میکند. ما هزاران لغت خارجی را روزمره استعمال میکنیم، بدون آنکه معنای دقیقشان را بدانیم. کلماتی چون «موتور، تلفون، تلگراف، سرویس، کمپیوتر، رادیو، تلویزیون، درایور، کلینر، لغت، پنتوس (اصلاً «پُدس» یعنی زیرگیر یا زیربردار)، چاپنک (اصلاً "چینیک" یعنی چایدانی یا چاپگیر)، "سماوار" (اصلاً سَمُو وَر - یعنی خودجوش)، و غیره و غیره» را هر روزه بکار میبریم، ولی بسیار کم اند، کسانی - حتی از باسوادان خوب ما - که معنای واقعی این کلمات معمول و پیش پا افتاده را، بدانند. مگر اقشار گسترده مردم ما - به شمول باسوادان - معنای دقیق کلمات عربی را که در فارسی به شاخی باد می شوند، می دانند؟؟؟؟ جواب «نی» است و صد بار «نی»!!!! پس وقتی که اکثریت اهل زبان، معنای دقیق لغات را ندانند، قصه «بار معنی» مفت میشود. زبان مال مردم است و نه فقط ابزار افهام و تفهیم نخبگان!!!!!!

- «آموزگار» صفت فاعلی از مصدر «آموزختن» است که در هیئت صیغه مبالغه بکار رود. این لغت از زمانهای بسیار قدیم در دری متداول بوده و تا امروز هم، در کتابت و لفظ قلم استعمال میگردد. رودکی سمرقندی، که به حق «استاد و پدر شعرای زبان دری» خوانده شده، فرموده:

### هر که نامُخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

با وجودی که کلمه «آموزگار» خیلی فصیح و زیباست، در زبان گفتار ما - که معیار هم هموست - رایج نیست. در زبانشناسی مُعاصر، "زبان گفتار" را ملاک و محک قرار میدهند، نه "زبان تحریر" را. نباید ناگفته گذاشت، که در زبان ادبی، میتوان لغات ثقیل و دیرهضم را بکار برد. اما در زبان گفتار و در زبان رادیو و تلویزیون و اخبار، باید کلماتی استعمال گردند، که سهل الهضم باشند و هر که آنرا بشنود و بخواند، معنایش را بدون اشکال درک کند. چون در افهام و تفهیم محاوروی و مطبوعاتی، خبر و محتوای خبر مهم است، نه شکل ادبی آن. اگر کسی در چنین موارد، لغات نامأنوس و ثقیل را بکار گیرد، شنونده و خواننده مطلب را درک کرده نمیتواند و گویا «افهام و تفهیم» که هدف اصلی و غایه نهانیست، ناممکن میگردد.

بر عکس کلمه «معلم» که در زبان عوام ما «مالم» تلفظ گردد و اصلاً عربیست، نزد که و مه و دانی و عالی و دانا و کمدان - نمیگویم «نادان» - ما، معلوم و مفهوم میباشد، و به مجرد شنیدن، به مدلولش پی میبریم.

- «واکنش» که نقطه مقابل «کنش» گردد و مفهوم «عکس العمل» (۳) از آن گرفته شود، لغتیست التقاطی که خلاف قاعده عام دستور زبان بنیاد گردیده است؛ با وجودی که در ایران زیاد بکار میرود و با وجودی که در فرهنگ های مُدَوْن در ایران سراغ میگردد. لغاتی از قبیل «جهش، گُش، دُش، پرسش، کُشش، گُشش،

رَوش و غیره» در دستور زبان زیر نام "اسم مصدر" می آید. چنین اسم مصدر معمولاً از "ریشه امر" با اضافه کردن "ش" ماقبل مکسور، ساخته میشود. چنانکه: آموختن - آموز - آموزش؛ دویدن - دو - دوش؛ کردن - کن - کنش؛ پریدن - پر - پرش؛ جستن - جه - (به های مفلوظ) - جهش؛ کشیدن - کش - کشش؛ گشتن - گش - گشش؛ گرفتن - گیر - گیرش؛ بستن - بند - بندش؛ نواختن - نواز - نوازش؛ دیدن - بین - بینش؛ گرائیدن - گرا - گرایش و غیره و غیره. این نوع اسم مصدر "سماعی" است، یعنی از همه مصادر ساخته و شنیده نشده. پس از هر مصدری نتوان چنین اسم مصدر ساخت. برای تشریح و تحلیل بهتر موضوع، چند ترکیب ناباب دیگر این سنخ را نیز از نظر میگردانیم و چندانک هائی از پشت و پهلویشان میگیریم:

**کلمه "خوانش"** را که گویا اسم مصدر "خواندن" شناخته شده و احتمالاً ساخته درى افغانستان است، مد نظر میگیریم. قسمی که گفتیم، اسم مصدر «شینی» سماعی است و نمیتواند از هر مصدری ساخته شود. کلمه «خوانش» که چند صباحیست بر زبان بعضی هموطنان ما جاری شده، علاوه از آنکه بدساخت و بدآهنگ است، در ادبیات درى و در کلام قدما هم دیده نشده و بهتر است که از استعمالش پرهیز گردد. چون مصدر «خواندن» از ابتدای زبان درى موجود و معمول بوده، اگر متقدمان نظم و نثر ما جایز و لازم میدانستند، حتماً «خوانش» را از آن بدر آورده و بکار میبردند، که نبردند؛ لا اقل در معنائی که امروز کم و بیش تداول می یابد. عوض جمله نافصیح «شعری را به خوانش گرفت»، به مراتب سلیس تر و فصیح تر است، که بگوئیم «شعری را خواند». و یا «به خواندن شعری پرداخت»، خیر و خلاص.

گرچه کلمه «خوانش» را، بعضاً در نوشته های نویسندگان برانزده نیز مییابیم - ولو در معنای دیگری - از جمله در مقاله خلی جالب و علمی جناب غلام جیلانی داوری، در شماره ۸۴ ماهنامه باتمکین «مردم افغانستان» و یا در کتاب پر ارزش «تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان»، اثر علامه مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ ۱۳۵۰ انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادمی. هم آقای داوری و نیز مرحوم پوهاند حبیبی کلمه «خوانش» را در ارتباط با کنیه های باستانی و به معنای «ترتیب خواندن و یا دریافت معنی از متنی مبهم» بکار برده اند. اما استعمال یک کلمه یا عبارت فقط در کلام مکتوب امروزی، نمیتواند دلیل بر درست بودن آن کلمه و عبارت باشد. چون فقط زبان گفتار و یا متون قدیم و متون ادب دریست، که محک درست بودن کلمات و عبارات را بدست ما میدهد.

وقتی درین عرصه قدم می زنیم، بد نیست چند عدد اسمای مصدر بدقواره و بی اندام دیگر ساخت ایران را نیز از نظر بگذرانیم، که از تعصبکده "سره نویسان" آن سامان، سرچشمه گرفته و یا که به دست اشخاص ناوارد و نامسلط بر زبان فارسی، ساخته شده اند. اینان گوئی لغت نمی سازند، بلکه لغت می تراشند:

«تنش» در عوض «تشنج»، «آبش» در عوض اصطلاح کیمیای «هایدرولایز Hydrolysis»، «گرانش» در عوض «ثقل، قوه جاذبه»، «زایش» بجای «تولید»، «زایش و بالیش» بجای «نشو و نمو یا نشو و نما»، «یونش» به جای اصطلاح فزیک «آینیزیشن یا یونیزاسیون Ionisation»، «آفرش» در عوض «آفرینش»، «چالش» در عوض لغت انگلیسی «چلنج»، «گرمایش» در عوض «حرارت»، «همایش» بجای لغت فرنگی «کانفرانس» (۴). اکثر این ده «اسم مصدر» نام نهاد، نه تنها بی اندام و بد نمای اند، بلکه خلاف دستور زبان فارسی ساخته شده اند و استعمالشان، حکم سیلی و چپات محکمی را دارد، که به روی نازنین ادب درى نواخته میشود. ازین جمله چند تایش را که لااقل بینی خمیری دارند، از نظر میگردانیم و بقیه را می گذاریم کنار، که به تحلیل نمی ارزند.

- «تنش» که مُعادَل لغت tension انگلیسی و بجای لغت عربی «تشنج» بکار گمارده میشود، در ایران استعمال گسترده دارد و به درى افغانستان نیز سرایت کرده است. امروز کمتر اخبار سیاسی - نظامی را می یابیم که این لغت در آن بکار نرفته باشد. «تنش» که ظاهراً از ریشه امر مصدر «تنیدن» برخاسته است، با وجودی که ساخت صرفی آن درست است، محمول معنائی مطابق با مصدر را ندارد. «تنیدن» در معنای «بافتن و تابیدن» است، که با «تشنج» هیچ ارتباط معنائی ندارد. وقتی که چنین است، پس «تنش» نباید در عوض «تشنج» بکار رود. اگر «تنش» را حالت تحریف شده «تنشن tension» - یعنی با حذف نون - فرض کنیم، باز دردی را دوا نمیکند و این عذریست، بدتر از گناه.

- «چالش» هم در درى وجود داشته و هم از ترکی وارد درى گردیده است. ازینرو معانی متعدد و مختلف دارد. آنچه را در فارسی ایران میخوانند ازین لغت استنباط کنند، مترتب است بر «چالش» ترکی، که در معنای «جنگ و زد و خورد و مبارزه» است (فرهنگ معین). در آثار قدما «چالش» در معنای «جنگ» بسیار بکار رفته است، چنانکه نظامی گنجه ئی فرموده:

بفرمود شه تا دلیران روم نمایند چالش در آن مرز و بوم

و شیخ اجل سعدی فرماید:

## بیا تا درین شیوه چالش کنیم      سر خصم را سنگ بالاش کنیم

( مأخوذ از صفحه ۱۴۵ فرهنگ « غلط‌نویسیم » اثر ابوالحسن نجفی، چاپ هفتم، مرکز چاپ دانشگاهی )  
پس "چالش" درین معنی اسم مصدر فارسی نیست. این لغت اما در معنای امروزین و بجای کلمه « چلنج »  
challenge انگلیسی، لغت‌یست با مدلول بدیع. چون « چلنج » معنای « به جنگ و به مبارزه طلبیدن » را می  
دهد، نمی توان از « چالش »، که خود « جنگ » است، چنین مفهومی را بیرون آورد و بهتر است که از  
استعمالش صرف نظر کرد.

– « همایش » ترکیبست بی یال و بی دم. اگر این لغت را اسم مصدر فرض کنیم، مصدرش "هم آمدن" میشود.  
اما چنین مصدری نه تنها بی معناست، که سابقه استعمال در کلام بزرگان هم ندارد ( باید گفت، که یکی از معیار  
هائی که برای سنجش صحت و سقم کلمات و گفتار به کار میرود، هماتا کلام بزرگان ادب و قدمای جلیل القدر  
ماست. ) البته "به هم آمدن" و یا "با هم آمدن" لغات با معنایند، که اسم مصدر شان باید « به هم آیش » و « با هم  
آیش » شود و نه "همایش". این ترکیب اشکالات دیگری هم دارد و چه خوب است که از استعمال آن پرهیز گردد و  
بجایش لغت جهانی "کانفرانس" بکار رود .

– « توانش » و « یایش » نیز از کلمات دیگر این کتگوریست، که از « توانستن » و « یافتن » ساخته  
شده و در بعض آثار ایرانیان بچشم میخورد. اگر در عوض این دو ترکیب نامأنوس و بی مزه، کلمات « توان،  
توانائی » و خود مصدر « یافتن » استعمال گردد، بمراتب خوش آیند تر می افتد و پسندیده تر.  
اما برگردیم به کلمه « واکنش » که مقصد همو بود و ما را به این حاشیه روی کشانید، حاشیه رویی که  
خالی از سود نبود.

اگر قرار باشد که مصدر کلمه "واکنش" را بیابیم، به "واکردن" میرسیم. یعنی که کلمه "واکنش" باید از مصدر  
"واکردن" ساخته شده باشد. اما "واکردن" در معنای "باز کردن و کشودن" است، که مقابل "بستن و بسته کردن"  
بکار رود. چنانکه گویند: « گره دست را بدنجان وا مکن. » می بینیم که بین « واکردن » و « واکنش » فاصله  
معنایی از زمین تا آسمان است .

یک نکته دیگر می ماند، که نکتتتش این بحث را ناکامل می دارد. تا جائی که بر بنده معلوم گردیده است، اسم  
مصدر شینی، از مصادر بسیط ساخته میشود، اما « واکردن » مصدریست "مرکب"، نه "بسیط".  
از طرف دیگر کلماتی از قبیل « سندن - واستدن »، « گزفتن - واگزفتن »، « گذاشتن - واگذاشتن »،  
« کوفتن - واگوفتن »، « بستن - وابستن »، « پریدن - واپریدن »، « رهیدن - وارهدیدن » و غیره بحیث  
لغات مقابل و متضاد هم استعمال میگردند ( پیشوند « وا » درین حالات وظیفه re را مثلاً در لغت reaction  
انگلیسی دارد) . اما « واکردن » به هیچ وجهی متضاد و مقابل « کردن » بوده نمیتواند، چون چنین استعمال  
تاکنون شنیده نشده، یعنی که "قاعده سماعی" چنین حکمی را نمیکند.

در « دستور زبان فارسی » تألیف داکتر حسن انوری و داکتر حسن احمدی گیوی، در زمینه چنین آمده: « ... و  
کلمه « واکنش » که با افزودن پیشوند « وا » به اسم مصدر « کنش » پدید آمده است، از حیث معنی، ربطی به  
مصدر خود « واکردن » ندارد، بلکه به معنی « عکس العمل » متضاد « کنش » است. ( صفحه ۱۰۹ جلد دوم،  
ویرایش دوم، چاپ هفدهم ۱۳۷۸، چاپ چاپخانه ستاره، قم ). جمله « ... از حیث معنی، ربطی به مصدر خود »  
« واکردن » ندارد... » میرساند، که مؤلفان کتاب بر گفته خود هم، یقین ندارند. گوئی موجدان ترکیب « واکنش » در  
هنگام ابداع این لغت، مصدرش « واکردن » را فراموش کرده بودند و متوجه نبودند، که "اسم مصدر" باید با  
مصدر خود، هموائی معنایی داشته باشد .

اینکه جناب کوشان فرموده اند، که از سر تا پای کلمه "عکس العمل" عربیت و بیگانگی مییابد، درست نیست، چون  
چنین ادعائی مسلمات و بدیهیات را نادیده می گیرد. از تعاملات مسلم و بدیهی در هر زبانی، یکی اینست که هر  
لغت بیگانه و خارجی، همینکه وارد یک زبان گردید و در زبان عام و خاص جاری و ساری و طاری شد، و گویا  
ویژه اقامت دایمی - و بحساب امریکا گرین کارد green card - را در همان زبان بدست آورد، دیگر نمیتوان  
بیگانه اش تلقی کرد. درست است که کلمه "عکس العمل" از دو لغت عربی "عکس" و "عمل" و با قاعده صرف  
عربی ساخته شده است، اما این لغت - و هزاران لغت هم سبک آن - آنقدر در زبان فارسی و دری دخیل اند و آنقدر  
ورد زبان و قلم فارسی - دری زبانان گردیده اند، که دیگر نشاید بیگانه شان خواند.

داد و ستد و معامله و مبادله بین زبانها چیز نیست، واقعاً اجتناب نپذیر، خصوصاً در دنیائی که حکم قریه و دهکده  
ای را به خود گرفته و همه چیز گوئی در حال جهانی شدن است. وسایل مخابرات، ارتباطات و افهام و تفهیم جدید  
- از رادیو و تلویزیون و تلفون و بیسیم گرفته تا کامپیوتر و انترنت - کران تا کران جهان را در آن واحد بهم گره  
می زند و انسانهای سراسر کره زمین را با هم پیوند می دهد. در دنیای کنونی، هیچ کشوری جدا از جهان زیسته  
نمیتواند و مجبور است در ارتباط دائم با دیگران بماند. از همین خاطر است، که در جهان امروز نه زبان صاف و  
خالص سراغ شده میتواند و نه فرهنگ صاف و خالص. و اگر چنین چیزی میسر باشد، فقط در بین انسانان جنگلی  
و آنانیست، که صرف با خود بوده اند و از دنیا و مافیها، منزوی افتاده اند .

اگر قرار باشد که کلمات عربی را به گناه عربی الاصل بودن و لغت های دیگر خارجی را، به جرم خارجی بودن، از زبان فارسی بزدا کنیم، زبان شیرین و با تمکین فارسی کاملاً فلج می‌گردد؛ هم در گفتار و نیز در تحریر. تعصب ورزیدن با کلماتی که از زبانهای دیگر وارد یک زبان می‌گردند، نه تنها بیهوده و ناکارساز است، که گناه هم هست، چون با این کار تیشه به ریشه زبان خود و وسیلتاً به ریشه فرهنگ و علوم و ... خود می‌زنیم.

چون سرزمینهای پس مانده و باصطلاح جهان سوم، خود واجد علوم و تکنالوژی مدرن نیستند، مجبورند که آنچه خود ندارند، از بیگانه تمنی کنند. پس راه دیگری نمی‌ماند، جز اینکه ضروریات خود را از جهان پیشرفته بگیریم و کتب علمی را از زبانهای فرنگی ترجمه کنیم. لغات خارجی که مستقیماً و یا با اثر ترجمه و خصوصاً ترجمه باللفظ از زبان های فرنگی وارد زبان ما گردیده اند، آنقدر طیف وسیع دارند، که بدون آنها کار ما زار می‌گردد. همان قسمی که با ورود دین مبارک اسلام، کلمات عربی زبان ما را درنوردید و زیر نفوذ آورد، به همان پیمانمانه و نه کمتر از آن، لغاتی را امروز بکار می‌بریم که مستقیماً یا غیر مستقیم از جهان باصطلاح متمدن وارد زبان ما گردیده؛ و نه تنها وارد زبان ما. درین قسمت بیشتر ازین پیش نمی‌روم، چون بحث در زمینه حوصله بسیار و صفحات بیشتر را ایجاب میکند. اگر وقتی میسر گشت، در زمینه مقاله مستقل و مفصلی تقدیم خواهد شد.

شاید کسی بگوید، که معروفی تعصب ورزیدن با لغات بیگانه را ناروا می‌شمرد و در عین زمان موعظه میکند که لغات خاص فارسی ایران را، که برای فارسی زبانان بیگانه بوده نمیتواند، نباید بکار ببریم!!! در جواب باید بگویم، که موعظه من بدرجه اول مبارزه با کلمات نادرست است، از هر کجا که برخاسته باشد، فارسی باشد یا غیر فارسی، فارسی ایران باشد و یا دری افغانستان (۵). از سوی دیگر در قلمرو هر زبان، هر کئله مردمی، علاوه از لغات عام، کلمات خاص و مربوط خود را هم دارد. افغانستان و ایران و تاجیکستان علاوه ازین که لغات عام زبان دری را استعمال میکنند، لغات مخصوص خود را نیز بکار می‌برند. لغات خاص هر منطقه، فقط برای مردم همان منطقه مانوس و مفهوم اند، در حالی که مناطق دیگر آنها را نمیشناسند. یعنی اصطلاحات یک منطقه اگر برای خود منطقه مانوس است، در مناطق دیگر نامانوس شمرده میشود. اگر ما اصطلاحات و لغات خاص ایران و تاجیکستان را بکار ببریم، مردم نه تنها آن لغات را درک نمکنند، بلکه گپ ما را نیز نمی‌فهمند و این امر هدف و غایه زبان را که همانا «افهام و تفهیم» است، پشت پا می‌زنند. از همین سبب، ورود اصطلاحات خاص فارسی ایران را در دری ملک ما، نه تنها بیمورد میدانم، بلکه آنرا ضربه ای به چهره وجیه و زیبای دری خود هم می‌انگارم!!!!!!

شاذیه جان مینویسد :

« باید تذکر داد که بعد از لشکرکشی اعراب در سرزمین ایران ( کدام ایران ؟؟؟ ) و خراسان زمین ( افغانستان امروزی ) تعدادی از کلمات دلنشین دری از ادبیات ما دور شده و جای خود را به کلمات عربی تهی کرده اند. این لغات شیوا و واژه های نازنین دری اینک دوباره و آهسته آهسته از بیرون مرزها به صفحات ادبیات کشور ما بر میگردند و راه خود را باز میکنند....»

این ادعاء آنقدر آشفته است، که در ردش باید رساله ای نوشت. بعضی ایرانیان سره ساز و سره نویس لغت تراش، که تصببات مختلف خود را زیر نام « سره سازی و سره نویسی » پنهان میکنند، نیز نظیر این موضوع را بار بار بر زبان می‌آورد، ولو با فارمولبندی های دیگر و لااقل بشکل "دروغی که به راست شباهت دارد." شاذیه جان ما اما همین دیپلوماسی را نیز از نظر دور میدارد و گپی می‌زند، که آثار حقیقت را در آن، با دور بین و ذره بین باید جست. پیش از تبصره کردن بر فرموده خانم گردیزی، لازم می‌افتد که سخنی چند در مورد زاده شدن زبان دری، گفته شود.

## بوجود آمدن زبان دری :

درباره پیداشدن و بمیان آمدن زبان دری یا فارسی دری، دانشمندان بصراحت و به اشباع سخن نگفته اند، و یا که گفته باشند و به نظر بنده نرسیده. آنچه از گفته های دانشمندان افغان در زمینه به چشم خورده، ذیلاً تقدیم می‌گردد:

در صفحه ۱۲ جلد اول « افغانستان در پنج قرن اخیر » چنین آمده : « ... مهمترین این زبانها زبان دری بود که در سده هشتم میلادی، از درهم آمیزی زبان پهلوی با زبانهای محلی باختری، سغدی و طخاری در خراسان و ماوراء النهر بمیان آمده، رسم الخط عربی را در کار گرفت ... »

آقای واصف باختری در زمینه گوید: « ... و زبان فارسی زبانی است، که در روزگار خلافت، منظورم خلافت به طور خاص روزگار خلفای راشدین است، نه خلافت اموی و عباسی. درین دوره ها از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایایی از فرس باستان یا زبان اوستائی، در اثر امتزاج آنها به وجود آمده است. و نخستین بار هم لهجه ای که در تخارستان بوده، تعمیم یافته و در همه سرزمین هائی که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافته...» و باز گوید : « امروز به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده که افغانستان، گهواره و پرورشگاه زبان فارسی بوده، در همه اقالیم زبان فارسی من جمله در مجامع خاورشناسان به همین نام شناخته می‌شود. در مورد کلمه « دری » که امروز غالباً به دنبال زبان فارسی آورده می‌شود، اگر بحث کنیم؛ در گذشته عده ای می‌گفتند، این کلمه با « رای » مشدد باید نوشته شود، ( درّی ) منسوب به درّه قرار قواعد زبان عربی چون نسبت داده شده، در آخر « یای » نسبتی گرفته. عده ای « دری » را منسوب به دربار میدانستند ( و

مدعی بودند) چون این زبان رسمی دربارها بوده، به این لحاظ دری نامیده شده. بعداً تحقیقات خاورشناسان از جمله "کریستینسر" دینارکی و "دینینگ" انگلیسی درین مورد چنین داوری دارند، که در اصل کلمه دری «دهاری» بوده و «دهار» نام اصلی سرزمینی است که امروز «تخار» می نامیم. و «تخار» تعریف شده از «دهار» است. زبان «دهاری» یکی از گویش های زبان فارسی است، که «دهاری» و «دُهری» و سرانجام "دری" شده. (نقل از کنفرانس استاد واصف باختری مؤرخ ۱۵/۱/۲۰۰۱ پشاور، که در شماره ۹ - ۱۱ سال دوم ماهنامه «انسجام» (دلو، حوت و حمل ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱) چاپ تهران، نشر گردیده). در مورد چگونگی پیدایش زبان دری، هم میر محمد صدیق فرهنگ و نیز جناب واصف باختری، زیر تأثیر نوشته های دانشمندان ایران - که در بسا موارد «بیطرفی علمی و عالمانه» را زیر پای میکنند - رفته و زبان دری را آمیزه ای از پهلوی با زبان های محلی افغانستان قدیم - آریانا و خراسان - قلمداد کرده اند.

جناب میرعنایت الله سادات ضمن مقاله جالب و آموزنده خود «پیدایش، تکامل و دورنمای زبان دری» مینویسد: «مؤرخ توانای افغان، احمد علی کهزاد بیش از نیم قرن قبل (۱۹۵۱ م) طی بیانیة علمی و تاریخی خود در موزیم ایران گفت:

«هیچ جای شبهه ای نیست، که پرورشگاه اولی این زبان (دری) در حصص شمالی افغانستان بود، که از پامیر تا هریرود را در بر میگرفت و در ماوراءالنهر هم رواج داشت. بعضی ها تصور کرده اند که زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی. حال آنکه یکی از صفات زبان دری حقیقی، عدم دخالت زبان عربی است و چند قرن پیش از زبان عربی در افغانستان تشکل نموده بود. از جانب دگر دری زبانی نیست، که بعد از نابود شدن زبان پهلوی ساسانی بمیان آمده باشد، بلکه دری و پهلوی دو زبان است، که موزی هم یکی در افغانستان و دیگری در ایران بمیان آمده و نشو و نمو کرده و به زمان هائی معین، از اینطرف به آنطرف و دگری از آنطرف به اینطرف پراکنده شده است.» (کهزاد احمد علی (۱۹۵۱ م) «افغانستان و ایران» کنفرانس آقای کهزاد در موزیم ایران باستان، چاپخانه مظاهری، تهران صفحه ۳۲)

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحات ۳۹ - ۷۳۸ کتاب معظم خود «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» (چاپ دوم، ۱۳۶۳، دنیای کتاب، تهران) چنین مینگارد:

«تا این زمان عقیده شایع این بود: که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد و به تدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد. اما درین نزدیکی ها عقیده دیگری ظهور کرد، که زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز - در عرض پهلوی (موزی به زبان پهلوی - شرح ازین قلم است) - وجود داشته است. و بنا برین ادوار براون مستشرق انگلیسی، پهلوی را زبان فارسی میانه و فارسی دوره اسلامی را فارسی جدید نامیده است.

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از زبان پهلوی نژانیده، اکنون یک سند قوی و واضحی را پیدا کرده، که عبارت از کشف سنگ نبشته دری تخارستانی در سرخ کوتل بغلان است، که ما در آغاز فصل اول از آن صحبت کردیم. اکنون که سنگ نبشته مکشوفه بغلان را بزبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم، اعتراف میکنیم، که زبان دری کنونی از زبان پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یکهزار و هشتصد سال تا دوهزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که اینک ۲۵ سطر نوشته آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ به همان شکل و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنا برآن کشف این سنگ نبشته گرانبها، تحولی را در عالم زبانشناسی و تاریخ ادبیات افغانستان بوجود می آورد، و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند.

از جمله دلایلی که برای وجود زبان دری در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند، این بود، که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منثور شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هجری، ۹۵۷ م) بدست آمده، و تمام این آثار به زبان فصیح و استوار و پخته دریست، که باید قرنهای قبل از اسلام پرورش دیده، تا باین درجه فصاحت و متانت ادبی رسیده باشد. دو دیگر اینکه از دوره اوایل اسلام، برخی عبارات و منقولات در کتب عربی (مثلاً در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ (۱۶۰ و ۲۵۵ هجری) و در عیون الاخبار ابن قتیبه و تاریخ طبری و مسالک و ممالک ابن خردادبه و غیره) نقل شده که به دری فصیح اند. و باز در اوقاتیکه در خراسان و سیستان به گفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بزبان پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرنهای تربیت دیده و باین مرتبه پختگی رسیده باشند.

به استناد سنگ نبشته بغلان باید گفت: که مادر زبان دری بشکلی که درین نوشته ثبت شده، در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دو هزار سال قبل وجود داشت، و این زبان از آن سیمای قدیم اوایل عهد مسیحی، در مدت پنج و شش قرن، به قیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی درآمد، که نمونه کهن تر نثر آن در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هجری) موجود باشد (میباشد).

و در صفحه ۶۳۹ این کتاب در شرح ماههای بابلی در افغانستان قدیم، چنین می آرد:

«در عصر کوشانیان مفران قرن اول مسیحی در تخارستان این شهر (ماه ها) را مینوشتند، و دلیل این سخن کتیبه حدود ۱۶۰ م سرخ کوتل بغلان است، که زبان آن دری قدیم یا تخاری و رسم الخط آن یونانی شکسته و تاریخ آنرا به ماه بابلی نوشته اند، چنین:

«به سی و یکم سال سلطنت، هنگام نیسان ماه» (مادر زبان دری صفحه ۱۴۰)

علامه حبیبی در رساله خود «مادر زبان دری یا زبان دوهزار ساله افغانستان» چاپ ۱۳۴۲ کابل - که متأسفانه بدان دسترس پیدا نکردم - حتماً در زمینه به تفصیل بیشتر گپ زده است.

داکتر سید خلیل الله هاشمیان، استاد سابق زبانشناسی پوهنتون کابل ضمن «رساله ای در "سخن شناسی"» چنین فرماید: «... فرانسویها کلمه فارس را (پخس) و انگلیسیها (پرشیا) تلفظ کردند و از دوصد سال باینطرف در کتابهای خود (فارسی) را زبان این منطقه (بشمول افغانستان و تاجکستان و غیره) خوانده، کشور افغانستان را جزء «فلات ایران» دانسته، و بفامیل زبانهای این منطقه که بایست «هند و آریائی» خوانده میشد، تاپه «هند و ایرانی» را زدند. دانشمندان ایران معترفند و در کتابهای چاپ ایران درج و ثبت شده که منشأ زبان دری آن قسمت خراسان باستان است که افغانستان امروز نامیده میشود و این زبان از افغانستان به کشور فارس رفته و زبانهای بومی کشور فارس را مغلوب ساخته و در آن دیار زبان عام شده است.»

و در جای دیگر گوید:

«زبانشناسان غربی باین واقعیت چندان علاقه ندارند که زبان دری از منطقه افغانستان به ایران رفته، و چون از واقعیتهای تاریخی منطقه چندان آگاهی ندارند، ایرانیها بالای آنها قبولانده بودند که مثلاً زبان دری منشعب از زبان فرس باستان و پهلوی است: ایرانیها تا ۶۰ سال قبل زبان پشتو را منشعب از سنسکرت میدانستند و ذهنیت فلاوجستهای غربی را قبلاً در زمینه مغشوش ساخته بودند. اما بعد از آنکه مبادی زبانشناسی در پوهنتون کابل رونق گرفت، زبانشناسان افغان توانستند به دانشمندان غربی بفهمانند که پشتو و دری دو خواهر زبان متولد از اوستا میباشند، نه از فرس باستان و پهلوی. بعد ازینکه علمای غربی در افغانستان به تحقیقات پرداختند و واقعیتها را درک نمودند، ایرانیها موقف پشتو را بحیث خواهر زبان دری پذیرفتند و حتی حاضر شدند در پوهنتون مشهد و تهران به تدریس آن موقع بدهند. اما در مورد انشعاب زبانهای دری و پشتو از مادر اوستا هنوز هم تن درنمیدهند و بخلط تدریس و تبلیغ میکنند که اوستا از فرس باستان منشعب شده است.»

و همو در جای دیگر این رساله نویسد:

«زبان دری» دنباله زبان «فارسی میانه (پهلوی)» نیست، بلکه دختر اوستا و منشعب از مادر زبان آریائی است که در منطقه آریه ها و خراسان وجود داشت و ازین منطقه به کشور فارس رفته است. باریکی موضوع درینست که اگر کورکورانه قبول شود که زبان دری دنباله زبان پهلوی است، تاریخ به نفع ایرانیها سرچیه میشود، که گویا زبان دری از کشور فارس به خراسان آمده است. این موضوع را زبانشناسان خوبتر میدانند و توضیح آن مستلزم مقاله دیگریست، که درین مختصر نگنجد.»

از گفته های بالا نتیجه میگیریم، که زبان دری از بقایای زبان اوستا و مدتها قبل از ظهور دین مبین اسلام، در افغانستان باستان زاده شد. قرنها بعد، که اعراب بر سرزمین ما مستولی گشتند، زبان دری هم رسم الخط عربی را پذیرفت و نیز کلمات و لغات آنرا!!!!!!

این زبان شیرین و نمکین پس از آنکه قرن ها در زادگاه خود پائید، قوام یافت و بالیده گردید، از مهد و گهواره اش بدر آمده و ممالک همجوار - از جمله فارس - را درنوردید و زبانهای محلی آنجا را آهسته آهسته ولی یکسره، از سر راه خود روبید و خود جایشان را گرفت.

سرزمینی که امروز بنام "ایران" شناخته شده، بیشتر و دیرتر از خراسان، زیر تأثیر اعراب قرار داشت. ورود سیل آسای لغات عربی در فارسی ایران، به مراتب چشمگیر تر است. دلیلش هم این است، که کشور فارس در زیر ریش مرکز خلافت اسلامی قرار داشت، در حالیکه خراسان - پیش کسوت افغانستان امروزی - بخاطر بُعد مسافت و دلایلی دیگر، نمیتوانست شدیداً تحت نفوذ اعراب باشد و بماند. از همین سبب، نهضتهای آزادی خواهی - که رسمیت یافتن زبان دری از مظاهر فرهنگی آنست - در خراسان و ماوراء النهر بوجود آمد، نه در فارس و عراق عجم، که جمعاً ایران امروزی را میسازند. بلی همین خراسان و ماوراء النهر بودند، که سلطه بلائنازع خلافت بغداد را در هم شکستند و دول مستقل را بنیاد نهادند. با مد نظر گرفتن این واقعیت انکار ناپذیر، چطور شده میتواند که لغات مهجور دری از بیرون مرزها - که مقصد از ایران امروزیست - به وطن ما برگردد؟؟؟ همین حالا تعداد لغات عربی دخیل در فارسی ایران، به مراتب بیشتر است، نسبت به دری مُلک ما. بنده حدوداً پنج سال پیش در هفته نامه امید، مقالتی نوشت زیر عنوان "سرگی و دیر پائی لغات و اصطلاحات در فارسی دری". درین مقاله عملاً نشان داده شد، که دری افغانستان نسبت بفارسی ایران از بسا جهات اصیل تر مانده و در آن لغات و اصطلاحاتی را میتوان یافت، که در نظم و نثر ده قرن پیش هم رایج بوده. کسانی که بر زبان دری تسلط دارند و دری هر دو کشور را از نگاه علمی مقایسه کرده میتوانند، می دانند که گپ از چه قرار است. (۶) ادبای بزرگ و استادان زبردست زبانشناس ایران، همه بر این نکته وقوف دارند و در زمینه متفق القول اند. این بدان معناست، که دری مملکت ما باید سرمشق و مرجع تقلید ایران و ایرانیان قرار گیرد، و نه عکس آن. در عمل متأسفانه حالت معکوس است:

ایرانیان هرگز نمیکشوند که لغات اصیل دری را که در ملک ما زنده و گویا و پابرجایند، در زبان گفتار و تحریر خود بکار بندند. من که با ایرانیان بسیار در تماس بوده ام و دوست و رفیق و همکار ایرانی هم بسیار دارم، هیچگاه ندیده ام که یک ایرانی بکوشد، بسیاق ما گپ بزند و لا اقل از لغات سره دری ما استفاده کند. غرور کاذب ایرانیان



این اجازه را بایشان نمیدهد، چون ایشان حدس میزنند، که **مرکز ثقل زبان و ناف جهانند**. البته انصافاً باید اذعان کنیم، که ایرانیان از نگاه زبان و آنچه بدان پیوند میگیرند، مستقل اند و وابستگی به غیر ندارند، و همین نکته است، که ایشان را تا این حد **مغرور و خودبین** ساخته.

در قطب دیگر افغانان قرار دارند، که میخواهند همه بونه و چونه و زیره و پودینه (۷) فارسی ایران را در کلام و قلم خود بکار بندند. بعض افغانان پا را فراتر گذاشته و حین مواجهه و تماس و داد و ستد با ایرانیان، نه تنها اصطلاحات خاص فارسی ایران را استعمال میکنند، بلکه اکثر کلمات عربی را به اقتفاء از ایرانیان، غلط تلفظ مینمایند (۸) و یا که با لهجه ایرانی گپ میزنند. علت این «از خود کشی و بیگانه پرستی» در چیست؟؟؟ اگر ما با ایرانیان همانطور گپ بزنیم، که با خود، یقین دارم که ایشان سخن ما را میفهمند و افهام و تفهیم صورت میگیرد، همانقسمی که وقتی یک ایرانی برقم خود گپ بزند - که همیشه میزند - سخنانش را کلاً درک میکنیم و یا لاقلاً مقصدش را در می یابیم. یک نفر انگلیس هم هرگز نمیکوشد، که حین افهام و تفهیم با یک امریکائی، اصطلاحات انگلیسی امریکائی را بکار بندد و یا دهان خود را امریکائی امریکائی بسازد.

حال که سخن از انگلیس و انگلیسی بمیدان آمد، باید دنبالش کنیم، چون بعض کسان - چنانکه از نوشته های مکرر شان بر می آید - بدین فکرند، که انگلیسها و امریکائیان، گویا عین گنجینه لغوی دارند و یا که لغات مخصوص و اصطلاحات یکدیگر را هم بکار میبرند و بهتر است نقل قولی بکنیم. جناب کوشان به خانم ملالی جان نظام گوشزد میکند :

«... بدانند که زبان انگلیسی در انگلیس و امریکا و استرالیا ... یک زبان است...» و نتیجه میگیرد که :  
«... هیچ واژه این زبانها برای همزبانانشان در گوشه های مختلف گیتی «بیگانه» نیست، هیچ امریکائی با استعمال واژه های تولد شده در انگلیس، وطنش را به انگلیس نمیفرودشد،...» (۹)  
پیش ازینکه در زمینه تبصره ای بکنم، از دو نویسنده و درامه نویس زبردست انگلیسی که اصلاً از آیرلند بودند، نقل های قولی میکنم :

اوسکار وایلد Oscar Wilde گوید :

The English have really everything in common with Americans, except of course, language.

انگلیسها و امریکائیان در واقع همه چیز مشترک دارند، البته باستثنای زبان.  
و جارج برنارد شا George Bernard Shaw گفته:

England and America are two countries, separated by the same language.

انگلستان و امریکا دو مملکتیست، که از طریق عین زبان، از هم فرق میشوند.  
اگر گفته های ماندگار این دو نویسنده براننده انگلستان، مبالغه آمیز و طنزگونه هم جلوه کند، یک چیز را بصراحت عام و تام میرساند و آن اینکه، زبان انگلیسی این دو مملکت از هم بسیار فرق دارد و هم اینکه زبان انگلیسی در همه جا یکسان نیست.

بشکل تکرار حسن بهتر است گفته شود، که زبان متشکل از سه دستگاه است، که از جمله دستگاههای دستوری و صوتی آن در تمام قلمرو هر زبان یکسان و یا تا سرحد کل یکسان است. آنچه در نقاط مختلف قلمرو یک زبان متفاوت بوده میتواند، همانا دستگاه لغوی و گنجینه لغات آن است. یعنی در قلمرو هر زبان، محدوده های مختلف سیاسی و جغرافیائی، گنجینه های متفاوت لغوی دارند.

در قلمرو هر زبان، دو نوع لغات و کلمات را تفکیک میکنیم :

- یکی لغات عام که در تمام قلمرو زبان بکار میروند، ولو با لهجه ها و تلفظات متفاوت. این لغات فراگیر شاید هشتاد تا نود درصد تمام لغات همان زبان را در بر بگیرد.

- دیگر لغات خاص هر منطقه، هر کشور، هر شهر و حتی هر ناحیه، که مخصوص خود گویندگان همان نواحی بوده و در ساحات دیگر متداول نمیشوند. چنین لغات را «اصطلاحات» گویند. این قاعده برای تمام زبانها صادق است و برای زبان انگلیسی نیز. زبان یک پدیده اجتماعیست و مطابق رشد و انکشاف هر اجتماع، تحول میپذیرد. تحول ترین قسمت هر زبان، همانا گنجینه لغات آنست. یعنی دستگاه لغوی هر زبان است، که از همه بیشتر دستخوش دگرگونی ها میگردد. پس نمیتوان توقع کرد که زبان انگلیسی در جوامع مختلف و متفاوت، عین انکشاف و تحول را پذیرفته باشد. اگر دو مملکت بزرگ انگلیسی زبان، یعنی انگلستان و آتازونی را مد نظر بگیریم، می بینیم که در عین زمانی که هردو انگلیسی گپ میزنند و افهام و تفهیمشان به انگلیسی است، اما تمام مشخصات زبانشان باهم یکی نیست. از همین خاطر به صورت عام دو انگلیسی داریم، یکی انگلیسی امریکائی و دیگری انگلیسی بریتانیائی یا انگلیسی انگلیسی (انگلستان). تا گذشته ای نچندان دور از امروز، قاموسهای انگلیسی در مورد کلمات خاص مینوشتند : "اصطلاح امریکائی".

میگردیم ازینکه امریکائیان در ترتیب نوشتن بعض کلمات، اصلاحاتی وارد کرده اند و صرف و نحو انگلیسی ایشان با گرامر انگلیسی انگلستان، اندک اختلافاتی دارد. البته علاوه از انگلیسی امریکائی و انگلیسی انگلیسی،

میتوان از انگلیسی آسترلیا و نیوزیلند، انگلیسی جنوب آسیا و انگلیسی افریقای جنوبی، بحیث اشکال مختلف انگلیسی نیز، نام برد. اگر اِطالَت کلام مانع نگردد، میتوان این بخش را هنوز هم دنبال کرد و گسترش داد.

دور از انصاف است، و حتی شاید جناب "سالار عزیزپور" خفه گردند، اگر بر مقاله شان از امید ۶۷۳ که معنون است به « جدال بر سر واژه ها و پیامد های پژوهشی آن »، تبصره کوتاهی نکنم. وقتی عنوان این مضمون از نظرم گذشت، ب فکر فرو رفتم، که شبیه آن را در جایی دیده ام. اما زود بخاطر آوردم، که دو سال پیش مضمونی در شماره ۵۶۷ امید نشر گردیده بود، زیر عنوان « جدال بر سر کلمات » و نویسنده آن اتفاقاً همین قلم نیشزن بود.

**آقای عزیزپور مینویسد: « از نگاه زبانشناسی واژه "افغانستان" متشکل از "افغان" و "ستان" میباشد... »**

آقای عزیز پور برای اینکه به گپ خود اُبّهت و وقار و صلابت علمی بدهد، کلمه "زبانشناسی" را بکار می بندد، ورنه کافی بود که در عوض "از نگاه صرف" می گفت، که متصدی ساخت کلمات و لغات است، و یا حد اکثر می گفت، « از نگاه دستور زبان ». واقعاً لازم نبود که ایشان بدین منظور کلمه عریض و طویل "زبان شناسی" را، استخدام نموده بکار بگمارند، که شعب مختلف را در بر میگیرد و یک شعبه کوچکش، دستور زبان است. این طرز استعمال از قلم جناب عزیزپور، مانده آنست که کسی بخواهد « پشه را با راکت، از پا درآورد ».

بلی، جناب عزیزپور با گذاشتن کلمه "زبانشناسی" در چند جای نوشته خود، خواسته به مدلول و مدعایش صیغه علمی بدهد (۱۰). مگر عزیزم، "به حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود"، بررسی و طرز استدلال و استنتاج، باید علمی و زبانشناسانه باشد. ولی چرا ایشان این کار را میکنند؟؟؟ جوابش را خودم میدهم: بخاطری که وظیفه گرفته اند، تا موضوع « افغان و افغانستانی » و « واژه های ناب » را تحلیل زبان شناسانه کنند (۱۱). اما « این کجا مرتبه چشم جهان بین منست ». بلی، حافظ شیرازی راست فرموده:

### دیدن روی ترا دیده جانبین باید وین کجا مرتبه چشم جهانبین منست

ساخت و استعمال کلمه "افغانستانی" بجای « افغان » با دید تعصب آمیز سیاسی ارتباط می گیرد و هرگز و اصلاً و ابدأ منشأ و اساس زبانشناسانه ندارد. بر عکس، ساختن کلمه « افغانستانی » از « افغانستان » و بجای « افغان »، در حالی که « افغانستان » از واحد « افغان » و پسوند « ستان » ساخته شده، دور از منطق است. وقتی کلمه « گل » را با « ستان » پیوند داده و ترکیب « گلستان » را ساختیم، دیگر نمی توانیم بگوئیم، که « گلستانی » بدیل و جانشین « گل » است. اگر اینطور میبود، میتوانستیم بگوئیم: « یک دسته گلستانی خریدم » یعنی که « یک دسته گل خریدم ».

کلمه « افغانستانی » اشکالات فراوان دارد :

- اشکال ساختاری و منطقی

- اشکال سیاسی؛ بلی اشکال سیاسی و تبعیض طلبانه، چون کلمه « افغانستانی » در متن و بطن خود با ستیز قومی آکنده است. کلمه « افغانستانی » هم « افغان ستیز » است و هم « پشتون ستیز ».

- اشکال قانونی و مشروعیت، زیرا ساخت و استعمال کلمه « افغانستانی » علاوه از اینکه وحدت و یکپارچگی ملی ما را مغشوش و مخدوش میسازد، میثاقهای ملی و بین المللی را هم زیر پا میکند. قوانین مختلف اساسی افغانستان که با تأیید لویه جرگه ها، مُهر مردمی خورده اند، باشندگان افغانستان را « افغان » مینامند و میدانند، از هر قوم و قبیله و از هر دین و آئینی که باشند. علاوه از اینکه ما - همه ما، میگوییم همه بتأکید ما - خود را در خارج افغانستان « افغان » می خوانیم و در پاسپورت های ما « تابعیت » ما را « افغان » نوشته اند، تمام ممالک جهان اتباع افغانستان را به نام « افغان » می شناسند. در انگلیسی the Afghan در آلمانی der Afghane در چکی Afganec در فرانسوی l' Afghani و غیره، همه مُشعر بر همین واقعیت است.

بلی ما به هویت ملی « افغان » استیم، ولی به هویت قومی، پشتون و تاجیک و هزاره و اوزبیک و ترکمن و .... و به هویت دینی مسلمانیم و هندو و یهود و نصارا.... و به هویت مذهبی سنی و شیعه و به هویت زبانی، دری زبان و پشتو زبان و ترکی زبان .... و غیره. همه هویت های جزئی در هویت کلی، که هویت ملی ماست، ذوب میشوند و اندماج مییابند.

### اما بیانید بر موضوع از زاویه دیگری نظر اندازیم و کنهش را بشگافیم :

انتقاد بر کلماتی چون « پوهنتون و پوهاند و پوهنوال و شاروال و لویه جرگه و ولسی جرگه و غیره » از یک عقده عمیق نسبت به پشتون ها و زبان پشتو، سرچشمه میگیرد. ایراد بر نام « افغانستان » و بکار نبردن و حتی ناروا دانستن کلمه « افغان » برای باشندگان « غیر پشتون » وطن ما و ابداع کلمه « افغانستانی » در عوضش، نیز از همین سرچشمه آب میخورد.

یک حلقه خاص از افغانان خارج از افغانستان، که تعلیم یافته و به اصطلاح روشنفکر هم هستند، دانسته یا ندانسته زیر تأثیر بیگانگان کینه توز و فتنه انگیز رفته و چنین مسایل را دامن می زنند. اینان غمین اند و ماتم می کنند، که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون - و بز عم غلط ایشان « قوم پشتون » - بر افغانستان حکمرانی کرده

اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمی شود، که تنها از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندانهای ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و آفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند. اینان اصلاً دل خوش ندارند، که بر ویرانه های خراسان، کشوری بنام «افغانستان» سر بلند کرد، که خداهش همیشه "سر بلند" دارد!!!! اینان شاید آرزو میکردند، که کاش این وطن - خاک بدهن بدخواهان افغانستان - در حال تجزیه و زیر سیطره فارس صفوی و شیبانیان ماوراءالنهر و هند بباری می بود، هرگز مستقل نمیگشت و تمامیت ارضی نمی یافت. اینان دیده ندارند و تحمل کرده نمیتوانند، که فردی از قوم پشتون، که مانند اقوام دیگر کشور، یک قوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهاد. اگر اینطور نیست، پس چرا بخود نبالیم، که فردی از باشندگان اصیل این خطه پاک، قد علم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد؟؟؟؟ چرا افتخار نکنیم، که احمد شاه درانی - که کاملاً برحق «احمد شاه بابای کبیر» لقب گرفته است - از قلمز خرابه های خراسان و از اجزای مجزای آن، کشوری ساخت، که امروز بنام «افغانستان» یاد میگردد، که بفرموده جناب محمد سعید فیضی، «نام و بقایش مستدام باد» (۱۲) بلی، باید افتخار کنیم که درین سرزمین افتخار آفرین، پس از دو صد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیر، سرانجام مردی پیدا شد، بلی مردی پیدا شد و کشور مستقلی را تأسیس کرد و حدود و ثغور طبیعی برایش داد. در جایی خوانده بودم، که یک مؤرخ نامدار غربزمین، برخاستن افغانستان را از خرابه زار خراسان «معجزه تاریخ» خوانده بود. بپا خاستن یک کشور مستقل و مقتدر از عظام رمیم خراسان، واقعاً درخور هرگونه شکرگزاری و سپاس است. بودند کشور هائی که چون زیر تسلط بیگانه رفتند، دیگر هرگز سر بالا نکردند و امروز دیگر نشانی از ایشان سراغ نمیگردد.

اگر احمد شاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمی خاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، باز هم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و اوایلا وجود میداشت؟؟؟؟

"گمان نکنم" جواب من است.

تمام هیاهو و داد و فریاد و عللانی که پس از فروپاشی سلطنت خاندان محمد زائی در وطن ما موج میزند و مود روز گشته، فقط از همان یک عقده عمیق و از نگاه بدبین ایشان «زخم ناسور تاریخی» برخاسته. خُرده گیری بر کلمات پشتو که در دری وارد شده و یا وارد ساخته شده اند، همه بهانه است. اگر اینطور نیست و صرف بیگانگی لغات مطرح است، پس چرا هزاران کلمه عربی و ترکی و مغولی و هندی را و اینک هزاران لغت فرنگی را در دری تحمل میکنیم و خمی بر ابرو نمی آریم؟؟؟؟ بلی ما هزاران لغت باصطلاح "بیگانه" را که از ماورای سرحدات ما و از ماورای سرحدات قلمرو زبان دری، وارد دری گردیده اند، تحمل میکنیم، مگر همینکه در جایی یک کلمه پشتو را - که نیز زبان ملی و رسمی مملکت ماست و برای مردم ما هرگز بیگانه نیست - کشف کردیم، بلی کشف کردیم، جند ما میگیرد. اگر کسی کلمات پشتو را در دری ما بیگانه میندازد، مربوط به دید تنگنظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعتهای عینی و موجود زبان دری، هیچ اثری ندارد!!!!

شاید بگویند که چون پشتون ها بر سر قدرت بودند، بعضی کلمات پشتو را جبراً و قهراً وارد زبان دری افغانستان کرده اند. این نکته بحث مفصلی را ایجاب میکند، ولی عجالتاً باید پرسید: مگر کلمات عربی و ترکی و مغولی، همه برضاء و رغبت و به طیب خاطر خود وارد دری گردیده اند و اعراب و ترکان و مغولان فاتح در وارد ساختن آنها در دری، هیچ رولی نداشته اند، آن هم از پایگاه قدرت و سیطره ای که درین دیار داشتند؟؟؟؟ اینجاست که پای استدلال تنگ نظران، لنگ میگردد و تنگ مَحَرکان خارجی ایشان سُست (۱۳).

آقای عزیزپور بر ساخت کلمه «پوهنتون» میتازند، که بزعم ایشان از نگاه گرامر پشتو نادرست است، چون «تون» را پسوند مکان برای مکان های کوچک می دانند. عین انتقاد را خانم نادیه فضل هم طی مقاله خود - که معنون بود به «گر بایدت همی که ببینی مرا تمام چون عاقلان بچشم بصیرت نگر مرا» (ناصر خُسر و بلخی) - در شماره ۵۶۳ امید، یعنی دو سال پیش، از کلمه «پوهنتون» کرده بود. گویا در یک حلقه خاص، چند خُرده و انتقاد فرمایشی بین همنظران تنگ نظر، دست بدست میگردد، در حدی که حکم کلیشه را بخود گرفته و مالکان این نظر - نمیگویم صاحبان این نظر - از چنبره آن رهیده نمیتوانند.

میخواهم یاد آوری کنم، که بنده مقاله «عقده گشائی "شاعرانه"» را بتاريخ اول مارچ ۲۰۰۳ نوشت و بلافاصله به جریده امید فرستاد، تا جوابی باشد به ژاژخائی های خانم فضل در مقاله نامبرده. جریده امید اما مضمون بنده را در بندیخانه آرشیف خود قید کرد و سر و صدایش را خاموش ساخت. من بدلائل مُتَقِن، متیقن هستم که مضمون بدست جناب کوشان رسیده و محبوس گردیده. عجب است که آقای کوشان مقاله تعصب پرورده خانم فضل را در جریده خود نشر کردند، ولی جوابش را ازین قلم تعصب شکن، در فرامشخانه انبار نشریه امید زندانی ساختند!!!! این مقاله اینک به یمن کرم ناشر ارجمند ماهنامه مردمی و ملی «مردم افغانستان» در شماره ۸۶ آن جریده نشر گردید، یکجا با مقاله ناسخته و نامبارک خانم نادیه فضل. کاش تاریخ نگارش مقاله ام را «اول مارچ ۲۰۰۳» مینوشتند و کاش ضمن خُردسازی فورم مقاله، کلمات در حاشیه چپ آن آسیب نمیدیدند و بریده نمیگردیدند.

وجود کلمات پشتو و هندی و پنجابی را در دری افغانستان، نه بحیث عیب و نقص، بلکه باید بحیث چاشنی و مرچ و مصالحي دانست، که این زبان شیرین را مزه دار تر می سازد. اتفاقاً یکی از امتیازات دری افغانستان هم درینست، که لغات زبانهای بالا بر رنگینی و خوشمنائیش افزوده. دور از منطق زبانشناسیست، اگر کلمات «چوکی و

چوکات و دویی و مندوی و کُتله و جهیل و غیره» را که از هندی وارد دری ما گردیده اند، بزدائیم و در عوض مثلاً «صندلی و چارچوب و گازر و جرم و دریاچه و غیره» را بکار بندیم. یکی از خصوصیات جالب دری ملک ما اینست، که صدها کلمه پشتو در آن دخیل است، که همدلی ملی ما را نشان میدهد. اگر این لغات جای خود را به اصطلاحات خاص ایران خالی کنند، زبان دری ما دیگر آن کیفیت ملی و افغانستان شمولش را از دست میدهد. ما افغان ها اصلاً هیچ احتیاج و مجبوریتی نداریم، که باوارد ساختن اصطلاحات فارسی ایران، نحوه زیبا، اصیل و خاص دری خود را، از دست بدهیم.

از ممیزات فارسی ایران هم یکی اینست، که کلماتی چون «قابلمه و یواش و چالش و قایق و داداش و غیره» را از ترکی گرفته و بکار می برد. هیچ کس حق ندارد بگوید، که ایرانیان در عوض این کلمات باصطلاح ایشان «جا افتاده» کلمات فارسی «دیگ و آهسته و جنگ و کشتی و برادر و غیره» را بکار برند. برای برجسته ساختن شاخصه های دری افغانستان و فارسی ایران، باید هر دو را با معاییر علمی و دید زبانشناسانه، مقایسه کرد.

حتماً کسی خواهد پرسید که این همه عقده و کینه این گروه نسبت به پشتونان و زبان ایشان، از کجا نَبَعان دارد و از کدام منبع سیراب میگردد؟؟؟ این مسأله را باید از خود شان پرسید و از کارفرمایان خارجی ایشان. مگر اگر قرار باشد، که این قلم ناتوان جوابی عرضه کند، باید موضوع را به آینده موکول نماید و مضمون مطول دیگری را روی دست گیرد، گرچه در مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» کوتاه اشارتی بدان کرده است.

بیشتر ازین پیش نیروم، چون در بخش چارم و پنجم «افغان، افغانی، افغانستانی» به موضوع مفصلاً و بصورت همه جانبه پرداخته خواهد شد. درینجا فقط خواستم، به ادعاهای تعصب زده و سست بنیاد آقای عزیزپور، عجلتاً جوابی بدهم. ولی دریغ می آید که قسمتهائی از مقاله «جدال بر سر کلمات» را که دو سال پیش در جریده امید نشر کرده بودم، درینجا، بشکل حُسن ختام نقل نکنم:

«... با در نظر داشتن این واقعیت که زبان پشتو از قدیم تا امروز، هزاران لغت دری را در خود هضم کرده و آنها را بدون تعصب بکار میگیرد، ستیزیدن با کلمات پشتو در دری، دور از انصاف خواهد بود.

عجب است اگر لغات زبانهای بیگانه - از عربی گرفته تا فرنگی و هندی و پنجابی و غیره - را در زبان دری خود تحمل کنیم، ولی لغات پشتو را نی !!! خانه سیاست خراب که چه کارها دار !!! ...

... بر من چون آئینه روشن شده است که کُفر تعصب، همیشه از کعبه «روشنفکران» برمیخیزد، ورنه توده های مردم، مُدام باهم جور می آیند و از تعصب بیگانه اند.»

فاعتبرو یا اولی الابصار

## توضیحات:

۱ - «بد دَوْل» و «هَرُورَه» اصطلاحات عامیانه کابلیست، که اولی معنای «بد نمای» و دومی معنای "ارجل و بی سر و بی پا" را میدهد.

۲ - بعض کسان در مورد «پشتو تولنه» از افواهاات عامیانه مدد جُسته و ادعاه میکنند، که گویا در زمانی که این مجمع علمی دایر بود، به هر کسی که لغت جدیدی میساخت، پنجاه افغانی حق الزحمه میپرداخت و مثال میزنند، که کلمه «ژغ دِلی» در عوض کلمه فرنگی «رادیو» در چنین زمینه ای بوجود آمد. چنین آوازه های سرچوک، با وجودی که عاری از حقیقت بود، اما سیاست زبانی دولت وقت را، بیاد انتقاد میگرفت.

۳ - لغت «عکس العمل» ترجمه تحت اللفظ Reaction فرنگی است، که در فرنگ مقابل Action - بحساب ما «عمل» - بکار رود. «عکس العمل» از جمله هزاران لغت نوساختیست، که بر اثر نفوذ زبانهای فرنگی، به قاعده عربی ساخته شده و وارد زبان دری گردیده اند. بررسی این موضوع فقط از حوصله یک مضمون مفصل و مطول، ساخته است.

۴ - اکثر این مثالها از صفحات ۶۳۹ تا ۶۴۳ «دستور مفصل امروز» اثر داکتر خسرو فرشید ورد، چاپ ۱۳۸۳ انتشارات سخن، تهران، گرفته شده.

۵ - این قلم کم بغل، از سالهاست که در زمینه چیزهائی تقدیم کرده و بر اغلاط دستوری و املائی، انگشت گذاشته. روی همین منظور سلسله «از امید به امید» را در هفته نامه امید سر دست گرفت و چندین بخشش را عرضه کرد، مگر به خاطر «نی و نو» ها و «ترازو بزمین زدن» های (۱۴) بی موجب ناشر جریده، از ادامه آن سلسله، که مُمید امید و مورد استقبال خوانندگان هم قرار گرفته بود، منصرف گشت. شاید چنین رشته گفتار را از طریق کدام نشریه دیگر افغانها روی دست گیرم، در غیر آن گفتنی ها را ضمن رساله ای بیرون خواهم داد، اگر عمری باقی بود.

نکته ای که نا گفته نماند، اینست:

هر وقتی کلمه و لغت بدساخت و نادرستی را میبینیم و یا اغلاط املائی بنظرم میرسد - در هر جا که باشد و خصوصاً در آثار مکتوب هموطنانم و چنین موارد بوفرت هم موجود است - خیلی دلگیر میشوم و آرزو میکنم، که کاش با نویسنده آن تماس فوری حاصل کنم و او را متوجه آن نکته بسازم. بطور مثال در صفحه دهم امید ۶۷۷ کلمه « حامله دار » را خواندم - نه یکبار بلکه سه بار در یک ستون - و آن هم از قلم نویسنده خوش قریحه و پرکاری. فرض ذمه خود دانسته میگویم، که « حامله » یا « حمل دار » و یا « بار دار » درست است و نه اینکه بگوئیم « حامله دار ». دلیل بسیار عام فهم این اشتباه اینست، که « حامله بودن » را بکار میبریم و نه « حامله داشتن » را. یعنی می گوئیم: « فلانی جان حامله است » و نمیگوئیم « ... حامله دارد. »

کلمه « حامله » که مؤنث « حامل » است، معنای « حمل کننده » را میدهد و زنی که حامله است، کودکی را در بطن خود حمل میکند. بلی، او باری را حمل می کند و « حامل » است و چون زن است، حالت مؤنث را برایش بکار برده « حامله » میگوئیم.

ترکیب « حامله دار » بهمان اندازه غلط است، که ترکیبات « شب لیلة القدر » یا « سی سپاره قرآن » و یا « سنگ حجر الاسود ». یکبار دیگر می بینیم که « غلط مشهور » حکم « صحیح » را ندارد. بلی بر هر « غلط مشهور » نمیتوان صواب صحیح گذاشت .

- « لیلة القدر » خود در معنای « شب قدر » است و « شب » اضافی را در پیش روی خویش نمیپذیرد.  
 - « سپاره » مخفف « سی پاره » است و آوردن عدد « سی » در اولش، خلاف منطق. در عوض باید گفت: یک پاره، دو پاره، ده پاره و بیست پاره قرآن. چون قرآن کریم را به سی بخش تقسیم کرده اند و هر بخشش را « پاره » گویند. مردم عوام کابلی حین قسم خوردن میگفتند: « به سی سپاره قرآن، که چنین و چنان کرده باشم ». حالت درست اینست که بگوئیم « به سی پاره قرآن .... » یعنی « به تمام قرآن .... »

- « حجر الاسود » در معنای « سنگ سیاه » باشد و یک « سنگ » اضافی در جلوش، واقعاً لاهو است.  
 ۶- اگر فرصتی دست داد، مقاله مفصلی خواهم نوشت هر دو لهجه زبان دری را بررسی زبانشناسانه خواهم نمود. عجالاً باید فرموده منصفانه و بلکه حکیمانه استادان ادب فارسی پوهنتون های ایران را پذیرفت و قدر دری خود را دانست .

۷- « بونه و چونه » و « زیره و پودینه » اصطلاحات عامیانه کابلی و در معنای « جزئیات » است. این نکته هم باید گفته شود، که چون افغانها از آثار مکتوب و مطبوع ایران، استفاده سرشار میکنند، کلمات مروج فارسی ایران - بشمول اصطلاحات خاص آن سامان - خواهی نخواهی در ذهن ایشان ترسب میکند و ته نشین میگردد. از همین سبب است، که حتی منتقدان ما و آنانی که این بحث انتقادی را براه انداخته اند نیز، بلا استثناء کلمات خاص فارسی ایران را استعمال میکنند. اگر ایرانیان، ریزه خوار خوان مطبوعات - مطبوعات بمعنای واقعی کلمه - ما می بودند، کلمات خاص و اصطلاحات ما را نیز یاد می گرفتند و لاجرم استعمالشان هم میکردند .

۸ - ایرانیان که بسا کلمات را غلط تلفظ میکنند، خوش دارند، که یک دسته خاص لغات عربی را به ضمه حرف اول، اداء کنند و مثلاً « مُورد » گویند و « مُوعده » و « مُوقع » و « دُولت » و « اَلویت » و « شَمال » و « ثُوجیه » و « ثُولید » و « ثُوحید » و « فُول » و « فُوس » و « مُوج » و « مُوسوم » و « جُبران » و « جُولان » و غیره و غیره. در ملک ما خوشبختانه اکثر کلمات بالا و نظایر آنها را درست و کتابی تلفظ مینمایند ( تمام لغات بالا به فتح حرف اول اند، به استثنای « شمال » که شین مکسور می خواهد.) ولی بدبختانه هستند کسانی دیگر که در تلفظ چنین کلمات، از ایرانیان پیروی میکنند. دلیلش هم اینست، که ایشان فکر می کنند، که ایرانیان و خصوصاً تعلیم یافتگان ایشان، درست گپ می زنند و درست تلفظ می کنند. همین حدس غلط و واهیست، که بعض نطاقان افغان رادیوی بی بی سی و رادیوی صدای آلمان و رادیوی صدای امریکا و رادیوی آزادی را، به بیراهه کشانده.

۹- جناب کوشان کلمه « انگلیس » را در معنای معمول در ایران بکار میبندد، یعنی بمعنای « انگلستان ». اما درست اینست که « انگلیس » را فردی از « انگلستان » و « انگلستان » را سرزمین "انگلیس ها" بدانیم. چون "انگلیس" صورت فارسی شده English است. English در زبان انگلیسی در دو معنی بکار رود، یکی مردم England و دیگری زبان مردم England . حالت اولی در فارسی بشکل « انگلیس » درآمده، که چون « ی » نسبت را در عقبش گذاشته و از آن « انگلیسی » بسازیم، مفهوم دومی افاده گردد. « انگلستان » هم مخفف « انگلیس ستان » لغت فارسی و مراد از England میباشد. این بدان معناست، که « انگلیس و انگلستان » را در ملک ما درست استعمال میکنند. استادان زبردست ادب ایران بر طرز استعمال کلمه « انگلیس » در ایران، همیشه انتقاد کرده اند، اما گوش بدهکار کو؟

۱۰- آمده است، که هاتفی، خواهرزاده خاتم الشعراء جامی هروی، شعری سرود و رسولی آنرا بر جامی خواند. جامی گفت: « خوب گفته، مگر در چند جای بیضه گذاشته ». و آن شعر اینست:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت      نهی زیر طاووس باغ بهشت

ز انجیر جنت دهی ارزنش  
در آن بیضه دم در دهد جبرئیل  
کشد رنج بیهوده طاووس باغ

بهنگام آن بیضه پروردنش  
دهی آیش از چشمه سلسبیل  
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ

آقای عزیزپور هم همین کار را کرده و در چند جای مقاله خود، کلمه «زبانشناسی» را گذاشته اند.

۱۱- آقای کوشان، مدیر و ناشر امید، در شماره ۶۷۷ آن جریده، ضمن «یادداشت مدیر» نوشتند: «آخرین سلسله از چنین توطئه ها، تلاش یکعده آنان در علم کردن مفاهیم «افغان، افغانستانی» و یا محکوم ساختن استعمال واژه های ناب دری درین هفته نامه بود، که دهها تحلیل و تفسیر مفسدانه شان با چند توضیح پاسخ داده شد، و تصمیم بر آنست، که فقط یک مقاله علمی کوتاه اندرین باب بقلم یک دانشمند زبانشناس به نشر برسد، و دامنه موضوع در امید ختم گردد.» اینک می بینیم، که «دانشمند زبانشناس» مورد اعتماد جناب کوشان، چه دُرَفشانی فرموده اند!!!!

۱۲- ستون سوم مقاله آقای محمد سعید فیضی در صفحه دوم امید ۶۷۷

۱۳- «تنگ کسی سُست شدن» اصطلاح عامیانه کابلست، در معنای «بیچاره شدن و معنویات خود را از دست دادن». «تنگ» تسمه پهنست، که با آن زین و پالان را بر بدن اسپ و خر مُحکم بندند.

۱۴- «نی و نُو» و «ترازو بزمین زدن» اصطلاحات عامیانه کابلی اند، که اولی در معنای «اباورزی و بهانه آوری» و دومی «نارضایت در کاری نشان دادن و حاضر به قبول آن نشدن» باشد.